

جمال نقاش صفحہ

محمدحسن سمار
موزمدار موزی هنرهای تزئینی

تا زنده ایم بر من و تو گفتگو کنند
چون روزگار، کش همه کس دم همی کند
از بعد ما حدیث من و تو نکو کنند
وانگه چو در گذشت همه یاد او کنند

چیره دست ، و زرگری بزرا بود . اما شهرت شاعری او هنرهای دیگر وی را تحت الشعاع قرار داده است . تا جایی که کمتر کسی است که جمال الدین محمد را بعنوان یک نقاش ، یا یک زرگر توانا و مشهور دوره سلجوقی بشناسد . اهمیت وی از نظر تاریخ هنر نقاشی این است که ، وی نخستین نقاش بنام ایران پس از اسلام است که ، از زندگی او دانستی های کوتاه و مختصری در دست داریم .

در متون تاریخی ایران پس از اسلام ، تنها بنام یک نقاش بر میخوریم که از نظر زمان مقدم بر جمال نقاش اصفهانی است . وی حکیم ابونصر عسراق است . ابونصر معاصر سلطان محمود غزنوی بوده است .

نوشته اند که سلطان محمود ابن سینا و ابوسهل مسیحی و ابوریحان و ابوالخیر را از خوارزمشاه خواست . دو نفر اول از رفتن به نزد سلطان اجتناب کرده و گریختند .

چون هدف سلطان محمود از این دعوت بیشتر آوردن ابوعلی سینا نزد خود بود ، به ابونصر عسراق نقاش دستور داد ، تا صورت ابوعلی را بر کاغذ کشیده و نقاشان دیگر را بفرمود تا چهل صورت از روی آن ساختند ، و بامشور و فرمان باطراف فرستاد ، و بعاملین خود دستور داد تا هر جا صاحب تصویر را که ابوعلی سینا نامدار یافتند او را نزد وی فرستند .

ابونصر عسراق بنا بر نوشته چهارمقاله «در علم ریاضی و انواع آن بطلعیوس بود» .

جمال الدین محمد از راه شعرهای پرمغز خود ، در زمان حیات باوج شهرت رسید . شعرای بنامی چون خاقانی شیروانی ، ظهیر الدین فاریابی ، مجیر الدین بیلقانی ، رشید و طواط و دیگر شعرای معاصر او در وصفش قصاید شیوا سروده اند .

۱- در اینجا بایستی از دوست دانشمند آقای یحیی زکاء که پادشاهای خود را درباره ابونصر عسراق در اختیار بنده گذاشتند سپاسگزاریم .

۲- نگاه کنید بچهارمقاله ولغت نامه دهخدا .

در تاریخ هنر ایران ، بنام هنرمندانی که بگفته حافظ آسمانی «بچندین هنر آراسته اند» بسیار بر میخوریم . یکی از پراچ ترین آنها ، جمال الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی ، مشهور «بجمال نقاش» است . جمال الدین محمد شاعری توانا ، نقاشی بزرا ، و زرگری چیره دست بود .

زندگی سراپا اندوه ورنج جمال الدین محمد را ، هاله ای از ابهام در بر گرفته است . از آغاز و انجام زندگی او ، جز آنچه از اشعارش میتوان درک کرد اطلاعی نداریم . جای شگفتی هم نیست . چه ارج و ارزش او را نیز چون دیگر هنرمندان بزرگ جهان ، تا زنده بود کسی نشناخت . این اندوه گران ، و شیوه ناپسندیده مردمان را ، جمال الدین در این دو بیت بخوبی بیان کرده است .

تا زنده ایم بر من و تو گفتگو کنند

از بعد ما حدیث من و تو نکو کنند

چون روزگار، کش همه کس دم همی کند

وانگه چو در گذشت همه یاد او کنند

محل تولدش اصفهان است . در گمنامی دیده بجهان گشود ، با رنج و اندوه از ناهرمیهای مردم روزگار خویش بسختی زندگی کرد ، و سرانجام نیز با بارگران اندوه و درد خویش در اصفهان در گذشت . شگفتا که از این هنرمند گر افتخیر سنگ گوری نیز بجای نمانده است ، تا بدانیم که دستها و دهان گهربار او را ، خاک کدام گوشه اصفهان در گام خود اسیر کرده است .

اما چنانکه شیوه روزگار است ، مرگ هنرمند همیشه آغاز شهرت اوست . چه بسا ، قرن ها از مرگ هنرمندی سپری شده تا هنر او شکوفا گشته و ارزش واقعی او ظاهر گردیده است . جمال الدین نیز از این دسته هنرمندان بود . اگر چه در زمان حیات ، در سراسر ایران شهرت داشت ، ولی چنانکه باید و شاید قدر وی شناخته نبود .

چنانکه گفتیم جمال الدین محمد شاعری بزرگ ، نقاشی

تذکره نویسان پس از او نیز ، همگی در بلندی مقام وی داد سخن داده اند . عوفی می نویسد : « در لطف طبع یگانه و در فضل و هنر نشانه ، زرگری که آفتاب در صنعت صباغت شاگرد خردکاری او بودی و ماه فلک نور از پرتو ضمیر او ربودی ، چمن فضایل بزهرات مکارم اخلاق آراسته و از خاشاک رذایل پیراسته »^۴ .

آذر در آتشکده جمال الدین محمد را « از افاضل مشهور اسفهان ، بلکه افضل فصیحای جهان میداند »^۵ .

هدایت در ریاض العارفین می نویسد :
« در فضایل و کمالات یگانه آفاق ، جامع علوم معقول و منقول . والد کمال الدین اسمعیل اسفهبانی است . از تصوف و حکمت بهره وافی و حاصل وافر دریافته ، و ایام عمر را بزلت و مجاهدت میگذرانیده . فاضلی است نحیر و ادیبی است بی نظیر ، فرزانه است هوشیار و سخنوری است بزرگوار . در اغلب فنون اهل حرفت نهایت قدرت داشته ، و دیوانش قریب به بیست هزار بیت »^۶ .

در اینجا گفتگوی ما پیرامون زندگی ادبی جمال الدین محمد نیست . بلکه کوششیم تا وی را در چهره يك نقاش و يك زرگر بشناسیم .

اما مقام ادبی وی آنچنان است که بدین سادگی نیز نمیتوان از آن گذشت . زیرا جمال الدین محمد از نام آورترین شعرای تاریخ ادب ایران است .

مقام وی بسبب سادگی اشعار ، تنوع کلام ، و مهارت در ایجاد مضامین تازه بسیار بالاست . « خاصه در غزل که در این نوع به مرحله بلندی از کمال نزدیک شده ، و مقدمه ظهور غزلسرایان بزرگ قرن هفتم ، خاصه سعدی قرار گرفته است »^۷ .
قطعه زیر شاهدهی است گویا بر روانی کلام جمال الدین محمد .

یا ز چشمت جفا بیاموزم
یا دلت را وفا بیاموزم
برده بردار تا خلاق را
معنی والضحی بیاموزم
تو زمن شرم و من ز تو شوخی
یا بیاموز یا بیاموزم
نشوی هیچگونه دست آموز
چکنم تا ترا بیاموزم ؟
بکدامین دعوات خواهم یافت ؟
تا روم آن دعا بیاموزم .

شاید برای نشان دادن مقام ادبی جمال الدین محمد همین مختصر کافی باشد .
اما شهرت جمال الدین محمد بعنوان يك نقاش کمتر از

شهرت وی در شاعری نبود . معاصرینش وی را بنام « جمال نقاش اسفهبانی » می شناختند .

در کار زرگری نیز چنین بود تا جائی که جمال الدین محمد خود را « شاعر زرگر » می نامیده است .

چنانکه گفتیم در اسفهان دیده بدینا گشود . از تاریخ تولد وی اطلاعی در دست نیست ، و آنچه درباره کودکی و جوانی او میدانیم نیز بسیار ناچیز است .

آنچه مسلم است در آغاز جوانی و قبل از آنکه بکسب علم متداول زمان خود چون ادبیات ، عربی ، حکمت و فقه بپردازد ، فنون نقاشی و زرگری آموخته و باین دوهنر اشتغال داشته است . پدرش کمال الدین در قمسیده زیر که در مدح یکی از صدور زمان خود سروده است میگوید :

ای بزرگی که چون راه مدیحت سپرم
همه بر شارع اقبال بود رهگذرم
نیست پوشیده که در عهد صدور ماضی
رخت زی مدرسه آورد ز دکان پدرم
از کرم عذر چه گوئی که در ایام تو من
از میان علما رخت بیزار برم

چه عاملی جمال الدین محمد را از دکان بمدرسه کشاند ، روشن نیست . اما زمان آنرا باید در آغاز جوانی وی دانست .

جمال الدین محمد بزودی در کار کسب علوم بکمال رسید ، و از آن پس بکار شاعری پرداخت . خود وی در این باره گوید :

حرس ثنای تو کرد شاعرم از نی
شرع بدی پیشتر ز شعر شاعرم^۸
در کار شعر و شاعری نیز ، سرعت به مرحله عالی رسید . بدین سان هنوز بسیار جوان بود که توشه ای گران از علوم و هنرهای گوناگون چون ، شاعری و نقاشی و زرگری اندوخته داشت .

خود وی گوید :

تا تو سینه ز رهت گشته تمام
راست همچون مه در منتصم^۹
با این همه هنر وی بسیار فروتن بود .
علوم شرحی معلوم هر کس است که من
ز هیچ چیز در این شیوه کم قدم ترنم
حدیث فضل رها کن که من نمی گویم
و گر چه می رسد لاف فخر هم ترنم

۳ - لباب الالباب ص ۵۳۹ .
۴ - آتشکده آذر ص ۹۲۹ .
۵ - ریاض العارفین ص ۲۹۲ .
۶ - تاریخ ادبیات ایران ، دکتر صفا - ص ۷۳۳ .
۷ - ص ۳۶۴ دیوان جمال الدین .
۸ - ص ۲۴۶ دیوان جمال الدین .

شاید نتوان با واژه‌ها و جمله‌ها ، فروتنی و بزرگی روح هنرمندی ، چون جمال‌الدین محمد را توصیف کرد . اما عزت نفس ، و بلند طبعی وی را از اشعارش بخوبی میتوان دریافت .

در میان آثار او قسایدی چند در مدح معاصرینش وجود دارد . اما این مدایح ، هرگز صورت تملق و چاپلوسی بخود نگرفته است .

وی از درخواست جام و مال ، و خشم کردن کردن در برابر صاحبان زور و زر گریزان بود .

بآفتاب سر من اگر فرود آید

بر آن سرم که زگردش در ربایم زود

جمال‌الدین محمد ، بنا بنوشته صاحب ریاض‌العارفین بیشتر عمر را در عزلت و گوشه‌نشینی گذراند . عوامل گوناگونی را میتوان در گوشه‌گیری وی مؤثر دانست .

از همه مهمتر بلند نظری او بود ، که بخلاف دیگر معاصرینش تن بمدح و ثنای بی‌جای صاحبان زر و زور نمیداد . سبب دیگر

بی‌نیازی جمال‌الدین محمد از این گروه بود . زیرا وی از هنر نقاشی و زرگری خود امرار معاش میکرد نه از راه مدیحه‌سرایی .

وضع ناپامان اجتماعی روزگار وی نیز ، در گوشه‌نشینی و ازروای وی بسیار مؤثر بود . اگرچه در اشعار وی این

ناپامانی ، و آشوب بخوبی هویداست ، اما بد نیست جنبه‌های چند در این باب از کتاب راحة الصدور ، نوشته محمد بن علی بن

سلیمان راوندی ، که معاصر جمال‌الدین محمد است نقل کنیم . وی می‌نویسد :

«علما را چندان افتاد از این بنیاد ، که هیچ را زبان گفتار نماند ، و چون علما را حرمت نماند ، کس بعلم خواندن رغبت

نمی‌نماید . و در شهور سه ثمان و تسعین و خمسائة ، در جمله عراق کتب علمی و اخبار و قرآن به ترازوی می‌کشیدند و یک

من نیم دانگ می‌فروختند ، و قلم ظلم و مصادرات بر علما و مساجد و مدارس نهادند ، و همچون از جهودیان بگریختن

ستاند ، در مدارس از علما زر میخواستند .»
وضع اجتماعی اصفهان در زمان جمال‌الدین شدت ناپامان بود .

تزویر و دروغ ، جور و فساد رواج داشت ، و از همه دردناکتر آنکه اختلاف بین حنفیان و شافعیان ، اصفهان را

بصورت صحنه جدالی دایمی در آورده بود . و هر روز کار بقتل و غارت میکشید .

روح حساس هنرمندی چون جمال‌الدین شدت از این ناپامانی آزرده بود ، و قسیده مشهور زیر نماینده این

آزردگی است .

الحذر ای عاقلان ، زین وحشت آباد الحذر

الفرار ای غافلان ، زین دیومردم الفرار

ای عجب دلتان بنگرفتو ، شد جانتان ملول
زین هواهای غفن ، زین آبهای ناگوار

عرصه‌ای نادلگشا و ، بقعه‌ئی نادل پسند
قرضه‌ئی ناسودمند و ، شربتی ناسازگار

مرگ در وی حاکم و ، آفات در وی پادشا
ظلم در وی قهرمان و ، فتنه در وی پیشکار

امن در وی مستحیل و ، عدل در وی ناپدید
کام در وی نادر و ، صحت در او ناپایدار

روز را خفاش دشمن ، شمع را پروانه خصم
جهل را در دست تیغ و ، عقل را در پای خار

شیر را از مور ، صد زخم ، اینست انصاف‌ای جهان
بیل را از پیشه‌سدرنج ، اینست عدل‌ای روزگار

آخر اندر عهد تو این قاعدت شد مستمر
در مساجد زخم چوب و ، در مدارس گیرودار

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

در قصیده‌ای بمطلع زیر :

رسول مرگ پیایی همی رساند بمن

که میخ‌خیمه‌دل زینسرای گل بر کن

در مدح خاندان رسول چنین گوید :

بین چه کرد او ، با اهل بیت مصطفوی

حدیث رستم بگذار و قصه بهمن

چه تیر عذر که رخنه نکردشان سینه

چه تیغ ظلم که خونین نکردشان گردن

نه بهر ایشان بود آفرینش عالم

نه بهر ایشان بود ازدواج روح و بدن

خدای عز وجل بر زمین دو شاخ نشاند

ز یک نهال برون آخته حسین و حسن

یکی ز بیخ بکنند آب ناداده

یکی بتیغ بزر آب داده اینت حزن

اگر زمانه کسی را بطبع کشتی رام

اگر نبودی مر اهل بیت را توسن

جو با سلاله پیغمبر این رود تو که ؟

که از سلامت خواهی که باشدت جوشن

جمال‌الدین محمد بشهر خود اسفهان سخت عشق میورزیده

و بجز دوسفری که با ذریایجان و مازندران کرد هرگز از اسفهان

دور نشد .

داستان مناظرات او با مجیرالدین بیلقانی و خاقانی

شیروانی ، که سبب سرودن قصائد بسیار بدیع وسیله آنها شده

بسبب همین علاقه شدید با اسفهان بوده . چون مجیرالدین به جو

مردم اسفهان پرداخت وی نیز بجواب گوئی برخاست ، که

داستان آن بسیار شیوا و دلچسب است .

خود وی درباره این علاقه میگوید :

هست بر پای من دو بند گران

علقت چار طفل و حب وطن

جمال‌الدین محمد هنرمندی بکمال بود ، و چنانکه شیوه

هنرمندان است زندگی او از رنج و ملال تهی نبود بر تال جامع علوم انسانی

قطعه زیر گویای رنج و اندوه شدید جمال‌الدین است .»

درین مقرر س زنگار خورد دود اندود

مرا بکام بد اندیش چند باید بود

بآ از این قص آنگون بر آرم گرد

باشک ازین کره آتشین بر آرم دود

بمنجیق بلا پشت عیش من بشکت

بدا سغاله غم گشت عمر من بدرود

نماند تیری در ترکش قضا که فلک

سوی دلم بر انگشت امتحان نکشود

رسید عمر بیایان طرفه العینی

نه بخت شد بیدار و نه چشم فتنه غنود

برغم حاسد و بدخواه پیش دشمن و دوست

چو صبح چند زخم خنده‌های خون آلود

چونام و تنگ فزاید عنا ، نه نام و نه تنگ

چو زاد و بود نماید جفا ، نه زاد و نه بود

بافتاب سر من اگر فرود آید

بدین سرم که ز گردش در ربایم زود

همی‌گریزم از این قوم چون پری ز آهن

که میگریزند از من چو دیو از قل‌اعوذ

محمد ای سرمرد آب‌خواه و دست‌بشوی

که روی فضل سیه‌گشت و کار جود بیود

در اواخر عمر ، روح جمال‌الدین از نامردمها چنان

آزرده شده بود که ، با همه عشق و علاقه شدیدی که بشهر و دیار

خود داشت ، زبان به بدگوئی از مردم آن گشود .

نفاق و بخل در شهر سپاهان

چنان چون تشنگی در ریگ دیدم

بزرگ و خردشان دیدم وز ایشان

وفا در سگ کرم در دیگ دیدم*

بس دریغ آیدم چنین شهری

بگروهی همه چو دودی خم

مردمی اندر آن مجوی از آنک

همه چیزی در اوست جز مردم

اندوه و غم جمال‌الدین ، از اینکه در میان مردمی بسر میبرد

که ارج هنر و فضیلت را نمی‌شناسند ، بقدری است که مرگ

را آرزو میکند ، و بررنجی که در پی کسب علم و هنر برده

افسوس میخورد .

مکن ای چرخ بر ماهم نظر کن

که هر کس از تو در کارست الا

تسیم من هم بدین حد نیز دانا

مرادی بگذشت از عمر و امروز

زدی بدتر گذشت ای وای فردا

نه اندر رسم این ایام انصاف

نه اندر طبع این مردم مواسا

چنان سیرم زجان کز غسه هر روز

کنم صد ره گذر بر مرگ عمدا

چرا از بهر دانش رنج بر دم

چرا بیهوده می‌بختیم سودا

قلم را با قلم‌زن خاک بر سر

چرا نه چنگ زن بودم دریغا

چنانکه گذشت جمال‌الدین محمد را در زمان حیات

۱۰ - ص ۴۱۸ دیوان جمال‌الدین .

«جمال نقاش» نیز میخواندند. شهرت او در هنر نقاشی کمتر از شهرتش در شعر نبود. عنوان «جمال نقاش» برای جمال الدین محمد در دوجا ذکر شده است. اول در کتاب «راحة الصدور و آية السرور» ابن راوندی است.

ابن راوندی در سبب تألیف کتاب خود می نویسد:

«سبب تألیف این کتاب آن بود که در شهر سنه ثمانین و خمس مایه خداوند عالم، رکن الدین والدین طغرل بن ارسلان را هوای مجموعه بود از اشعار، حال دعاگوی زین الدین می نوشت و جمال نقاش اصفهانی آن را صورت می کرد. صورت هر شاعری میکردند و در عقبش شعر می آوردند و مضاحکی چند، و آن حکایت را صورت رقم میزدند و خداوند عالم مجلس بدان می آراست»^{۱۱}.

از نوشته ابن راوندی پیداست، که جمال الدین محمد در دربار طغرل بن ارسلان (طغرل سوم) رفت و آمدی داشته است. طغرل سوم (۵۷۱ - ۵۹۰) پادشاهی جنگاور، دلیر، هنردوست و شاعر بود. جمال الدین محمد در دربار طغرل سوم تنها از هنر نقاشی خود استفاده میکرد.

بچه سبب وی از هنر شاعری خود در دربار طغرل سوم سود نمی برد، امری روشن است.

جمال الدین بسبب بلند منشی کمتر بمدیحه سرائی تن در میداد. از آن گذشته در صورتیکه قصیده ای در مدح سلطان سلجوقی میگفت، لازم بود بشیوه شعرای زمان، با بیانی رسا در مجلس سلطان بخواند، و جمال الدین چنانکه گذشت متأسفانه از این نعمت محروم بود.

مرحوم محمد اقبال در حاشیه کتاب «راحة الصدور» درباره «جمال نقاش» می نویسد وی از دوستان جمال الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی بوده است این نظر متأسفانه اشتباه است، و دلیل آنرا ذکر خواهیم کرد. شمشک کاظم انبانی و مطالعات فریختی مورد دومی که عنوان «جمال نقاش» برای جمال الدین بکار رفته است قطعه زیر است.

ای نقشند عالم جان اندرین جهان
نی نی که نیست هیچ پذیرای نقش جان
تو صورت جمالی لابل که گشته
معنی آن که خود نبود صورتی روان

نقش لقای خوب تو بینم منم جمال
ناعت «جمال نقاش» آمد ز بهر آن
با تن باخت جان چه شود گر لطافت
با طبع با کثافت من ساخت همچنان
خاک ارچه هست ست و کثیف و گران وزشت
آب لطیف خوب سبک شد روان در آن
ور طبع تو نباشد با هم بطبع من
بس سازگار هست طبیعی در این میان

ناهید چرخ و طرف مه و آسمان لعلیف
یاد آور ای عزیز که گفتمی نمیتوان

از بهر اتفاق طبایع بماند یسار
تربساق اربعه ز حکیمان باستان

ای یار غار حب کن از این حب یار غار
با جنتیان احسر و با مرز و زعفران

باشد که طبع تر تو با طبع خشک من
زین نوشداروئی که بازم کند قران

قطعه یاد شده، چون در وصف جمال الدین محمد سروده شده، در دیوان وی ضبط گردیده است. و در نتیجه این شبهه پیش آمده، که این قطعه نیز از جمال الدین محمد است، و در

وصف شخصی بنام «جمال نقاش» سروده شده است.

در حالیکه قطعه مورد نظر شعری است ست و ناپخته، و نمیتواند از جمال الدین محمد عبدالرزاق شاعر توانا باشد^{۱۲}.

چنانکه وحید دستگردی، در مقدمه دیوان جمال الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی نوشته است، این قطعه با احتمال زیاد

از جمال الدین خجندی است، که صاحب تذکره هفت اقلیم او را از شعرای معاصر جمال الدین محمد بشمار آورده است.

جمال الدین خجندی از رؤسای مذهب شافعی، و ممدوح جمال الدین محمد بود^{۱۳}، و بین آنها شعر مبادله میشده است.

جمال الدین محمد در اشعار خود، از خط خوش و اشعار جمال الدین بسیار یاد میکند، و از آن جمله است اشعار زیر:

شعر مخدوم من جمال الدین
که جوگل بر دم سحرگه بود

لفظ و معنیش چون گل و در وی
عقل و ادراک و وهم گمراه بود

معنی روشنش ز خط سیاه
صورت یوسف و دل چه بود

آیات زیر نیز بخشی است از قصیده حزن انگیز جمال الدین محمد در سوگ او.

دریغ عالم معنی خراب می بینم
دریغ ماه گرم در سحاب می بینم

دریغ بحر هنرها جمال دین محمود
کش از سموم اجل چون سراب می بینم

۱۱ - ص ۵۷ راحة الصدور.

۱۲ - جنتیان - داروئی است مشهور و بیخی باشد سرخ رنگ. آندراج.

۱۳ - مر: یعنی تلخ و داروئی، و آن آب منجمد درختی است بسیار تلخ. آندراج.

۱۴ - نگاه کنید مقدمه دیوان جمال الدین عبدالرزاق نوشته وحید دستگردی.

۱۵ - نگاه کنید به لباب الالباب و هفت اقلیم دیگر تواریخ شعرا.

نمخاندانی از مرگ تو خراب شده است

که عالمی ز غم تو خراب می بینم
بدنبال قطعه مورد گفتگو ، قصیده ای بهمان وزن و قافیه ،
در دیوان جمال الدین محمد ضبط است . مقایسه بین ابیات این
قطعه و قصیده ، نشان میدهد که ابیات قصیده پاسخی است بقطعه
نامبرده . جای بحث نیست که این قصیده از جمال الدین
عبدالرزاق است و این است قصیده .

ای کلک نقشند تو آرایش جهان
ای لفظ دلگشای تو آسایش جنان
ای نکته بدیع تو خوشتر ز آرزو
وی گفته رفیع تو برتر ز آسمان
چون روح پاک عرضی و چون غم نیکنام
چون وهم دور بینی و چون عقل نیکدان
نظارگی خط تو نرگس بهر دو چشم

منحت سرای فضل تو سوسن بده زبان
هم نثر زیر پای تو افتاده چون رکاب
هم نظم زیر دست تو گشتت چون عنان
اندر سواد خط شریف تو لفظ عذب
آب حیات در ظلمات است بی گمان
بی مجلس رفیع تو بودست پیش از این
کارم بجان و کارد رسیده با سخنان
زان نوشداروئی که بر آمیختی بلطف
دارم همی کتون طمع عمر جاویدمان
از جنتیان تو شده ام سرخروی لبک
از بیم لفظ مر رخ من شد جو زعفران

بخت من ار مساعد بودی بهیچ حال
یک لحظه بر نداشتم سر ز آستان
لیکن بخدمت تو اگر کمترک رسم
آترا توهم ز خدمتهای بزرگ دان
در حضرتی که مشک نیارد زدن نفس
من سوخته جگر چه نهم اندرین میان
جائی که آفتاب فلک شعله زد ، سها^{۱۶}

معذور باشد ار شود از دیده ها نهان
گیرم که خود عطارد گشتم بنظم و نثر
با آفتاب فضل چگونه کنم قرآن
بر من ز عرض پاک گمانی همی بری
ترسم که چون بینی باشد خلاف آن

ترد یک من جو گوئی این خام نیکخوی
خوشتر از آن که گوئی این لنگر گران
پس گر بدین گرائی مقبول خدمتم
از بخت این مراد همی یافتن توان

رنجه مکن قلم که رمی خود قلم صفت

آمد میان بسته و بر سر شده روان
اول خطای بنده تو این بیتها شناس
اندر برابر سختی پاکتر ز جان
صدبار عقل گفت بتهدید کاین سخن
کرمان و زیره ، بمره و خرماست هان و هان
تا اختران بتابد چون اختران بتاب
تا آسمان بماند چون آسمان بمان
قدر تو از سعادت افلاک در علو
جاء تو از حوادث ایام در امان
بنابر این آنچه سبب اشتباه مرحوم محمد اقبال شده ،
همین قطعه مورد بحث است . بعضی دیگر از محققان نیز به
بیروی از نظر مرحوم اقبال گرفتار این اشتباه شده اند .
بدین سان « جمال نقاش » کسی جز جمال الدین محمد
نمی تواند باشد .

گذشته از این ، خود جمال الدین چندین جا در اشعارش
بنقاش بودن خود اشاره کرده است .
در قصیده ای که در وصف بهار ، ومدح نظام الدین ابوالعلائی
صاعدی ، برادر رکن الدین صاعدی بمطلع زیر سروده .
اینک اینک نو بهار آورد بیرون لشکری
هر یکی چون نوعی دردی کرد گون زیوری
میگوید :

تا جو من باشد ابر و باد دایم در دو فصل
در ربیع این نقشبندی در رخزان آن زرگری
باده ای اندر سایه خورشید عالم رکن دین
ساخته در مدح هر دو بنده هر دم دفتری
ابیات زیر نیز نقاش بودن او را مسلم می سازد .

تد کلک نقشند تو صورت نگار عقل
گشته مرصع از سخت گوشوار عقل
*

رئال جامع علایم اهل بیت
سطح محیط گنبد پیروزه پر صداست
لفظت شکر فروش و ضمیرت گهر فشان
کلک تو نقشند و بیان تو دلگشاست
گاهی در اشعار وی ، اصطلاحات مربوط بنقاشی نیز بیچشم
میخورد ، که دلیل دیگری بر نقاش بودن اوست .
جزء از برای وجودت که عالم معنی است
فلک صحیفه ابداع را ترد بیرنگ^{۱۸}

۱۶ - جگر سوخته در قدیم بجای مشک به قلب فروخته میشد -
آندراج .

۱۷ - سها : ستاره ایست کوچک در بنات النعش .

۱۸ - بیرنگ بمعنی طرح نقاشی است .

جمال‌الدین محمد درحالی‌که در اوج شهرت شاعری خود بود، از هنر نقاشی دست نکشید، حتی از راه نقاشی امرار معاش می‌کرده است.

در قصیده‌ای که با این مطلع شروع می‌شود:
منم آنکس که عقل را جانم منم آنکس که روح را مانم
می‌گوید:

با چنین معطلیان و ممدوحان

شکر حق را که صنعتی دارم

ای با عطلت ارزبان بودی

عامل آسیای دستانم

بعد از ایزد که واحب‌الرزق است

این سر (سه) انگشت می‌دهد نام^{۱۹}

مدح انگشت خویش خواهم گفت

زانکه من جیره‌خوار ایشانم

از این اشعار پیداست که جمال‌الدین محمد، بکمک هنر نقاشی و زرگری خود امرار معاش می‌کرده است، و ممدوحان کوتاه همت او در تأمین معاش وی کمکی نمی‌کرده‌اند.

جمال‌الدین محمد زرگری بسزا نیز بود وی در اشعارش چندجا به‌نر زرگری خود اشاره می‌کند.

در قصیده مشهور وی بمطلع زیر:

کیست که پیغام من بشهر شروان برد

یک سخن از من بدان مرد سخندان برد
که قصیده‌ای است در جواب خاقانی شروانی، می‌گوید:

شاعر زرگر منم، ساحر درگر توئی

کیست که بادوبروت ز مادو کشخان برد
و نیز در قطعه‌ای بدین مطلع:

من ز جمع شاعران باری کیم

من ز لاف دانش و دعوی کیم؟

گوید:

میتوان دانست قدر زرگری این تکبر چیست پس یعنی کیم؟
باز در قصیده‌ای در توصیف خزان، و مدح رکن‌الدین

مسعود، با بکار بردن اصطلاحات زرگری، بزرگ‌بودن خود اشاره می‌کند:

بگشت گونه باغ از نهیب باد خزان

ببرد باد خزان برگ شاخ رنگ رزان

مگر که باد خزانی پیاغ ضرابست

که آفتابش کوره است و آبدان سندان

که چون درست^{۲۰} مکلس^{۲۱} شدست برگ درخت

که چون سبیکه^{۲۲} نقره بسته آب روان

و گرنه سیمگری داند ابر از چه سبب

همی فشاند نقره ز سونش^{۲۳} سوهان

و نیز در این بیت با بزار زرگری اشاره می‌کند:

زخم ار پی زر همی خورد سندان

پس زر پدهان گلز می‌بینم

از حوادث زندگی او یکی مبتلا شدن او بآپله است، که سبب چشم‌درد شدید او گردید، و شرح آنرا در شعری بمطلع زیر سروده است.

محروم مانده‌ام ز فواید بندرد چشم

خود الحریم محروم در حق ما است راست

چنانکه گفته شد متأسفانه از چگونگی زندگی جمال‌الدین

اطلاع چندانی نداریم.

بسبب آنکه تاریخ تولد او معلوم نیست، نمیتوان گفت

که وی چند سال زیسته است. اما آنچه مسلم است عمر وی

کمتر از پنجاه و پنج سال نبوده است. زیرا وی در اشعارش

گاهی بن خویش اشاره می‌کند.

با آنکه نیست هیچ به فردا امید من

باشد ذخیره محنت پنجاه ساله‌ام

*

چه ماند عمر چو پنجاه و پنج سال گذشت

که گشت سرو تو چون خیزران بنفشه سمن

از این ابیات نیک پیداست که وی سالهای آخر عمر را

با اندوه و رنج بسیار بسر برده است.

قطعه گویای زیر را وی در وصف پیری خود سروده است:

در آینه تا نگاه کردم یک موی سفید خویش دیدم

زندیشه ضعیف و بیم پیری در آینه نیز ننگریدم

امروز بشانه چند از آن موی دیدم دو سه تار و بر طپیدم

شاید که خورم غم جوانی کز پیری خود خبر رسیدم

ز آینه معاینه بدیدم وز شانه بسد زبان شنیدم

جمال‌الدین محمد بسال ۵۸۸ در اصفهان، شهری که

از وی نامهربانیها دیده بود، دیده از جهان فرو بست.

شاید این رباعی غم‌آلود جزء آخرین اشعار وی باشد.

زینگونه که شد خوار و فرومایه هنر

از جهل پس افتاد بسد مایه هنر

یارب تو بفریاد رس آن مسکین را

کش‌خانه سپاهان بود و مایه هنر

از وی چهار فرزند بجای ماند، که بزرگترین آنها

کمال‌الدین اسماعیل شاعر نامدار است.

۱۹ - اشاره‌ایست بگرفتن قلم نقاشی در دست با سه انگشت یا با

سرا انگشت‌ها.

۲۰ - درست: زر مسکوک مشهور باشرفی بوزن مخصوص، که

اگر نقصان نداشته آنرا درست می‌گفتند.

۲۱ - مکلس: سکه بی‌نقش.

۲۲ - سبیکه: فلز گداخته مانند زر و نقره.

۲۳ - سونش: ریزه‌های سیم و زر که از سوهان کردن ریخته‌شود.